

# غزل برای درخت

## سیاوش کسرائی

تو قامت بلند تمنایی ای درخت  
همواره خفته است در آغوش آسمان  
بالایی ای درخت  
دستت پر از ستاره و جانت پر از بهار  
زیبایی ای درخت  
وقتی که بادهای در برگ های در هم تو لانه می کنند  
وقتی که بادهای گیسوی سبز فام تو را شانه می کنند  
غوغایی ای درخت  
وقتی که چنگ وحشی باران گشوده است  
در بزم سرد او  
خنیگر غمین خوش آوایی ای درخت  
در زیر پای تو  
اینجا شب است و شب زدگانی که چشمشان  
صبحی ندیده است  
تو روز را کجا خورشید را کجا  
در دشت دیده غرق تماشایی ای درخت  
چون هزار رشته تو با جان خاکیان  
پیوند می کنی  
پروا مکن ز رعد  
پروا مکن ز برق که بر جایی ای درخت  
سر برکش ای رمیده که همچون امید ما با مایی این یگانه و تنهایی ای درخت